اثاث‌کشی ممنوع!

کرونا چه کارها که با دنیای ما نکرد! اتفاق‌هایی که قبلا در خیال‌مان هم نمی‌گنجید. فکر می‌کردید روزی نیروی انتظامی اثاث‌کشی را ممنوع کند؟! نوروز امسال در بسیاری از شهرها به دلیل محدودیت‌های کرونایی اثاث‌کشی ممنوع بود. سرهنگ امیرهوشنگ حیدریان نوروز ۹۹ گفت: ممنوعیت جابه‌جایی وسایل منزل از ۳۰ اسفند پارسال آغاز شده و تا پایان تعطیلات نوروز سال جدید ادامه دارد، بنابراین هرگونه اثاث‌کشی فقط باید با مجوز کلانتری یا پاسگاه محل سکونت باشد. پلیس در نوروز امسال علاوه بر تامین امنیت مردم که وظیفه ذاتی آن است، به منظور تامین سلامت افراد جامعه هم در کنار سازمان‌ها و نهادهایی که این روزها سخت در تلاش هستند، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

اگر خستگی اثاث‌کشی روی دوش‌تان مانده، یک لیوان چای بریزید و این کتاب‌ها را بخوانید

قصه‌ها، پیچیده در کارتن موز!

علی غنی

کتابفروشی که وقت اثاث‌کشی به این فکر می‌کند که می‌شود کتابخانه را دیجیتال کرد!

اثاث‌کشی در جامعه ایرانی امروزی‌مان متأسفانه به‌دلیل سختی داشتن یک مسکن دائم، برای خیلی از ما ایرانی‌ها تبدیل به یک امر روزمره شده که ممکن است هر چند وقت یک‌بار به خاطر تمام شدن مهلت اجاره خانه و عدم توافق با صاحبخانه بر سر مبلغ اجاره، با آن روبه‌رو شویم. سخت است چون همیشه در اوج تکاپوها و جست‌وجو بر سر بهترین خانه برای اجاره و تهیه پول پیش و از این‌جور دغدغه‌ها، تازه باید یک فشار مضاعف جسمی را همراه خانواده‌ات متحمل شوی تا جابه‌جایی‌ات صورت پذیرد. اما به‌هرحال از این‌رو که در خلال این اتفاق نه‌چندان خوشایند، خاطراتی بعضا تلخ یا شیرین اما به‌یادماندنی ایجاد می‌شود، در این هفتگ تصمیم گرفتیم دو کتاب مرتبط با این موضوع را به شما معرفی کنیم.

«خوش‌نشین»

ماجرای زن و شوهری است که با دست خالی آرزوی خانه‌دارشدن می‌کنند. آنها به مرور همه زندگی‌شان و حتی کوچک‌ترین وسایل‌شان را می‌فروشند تا سقف کوچکی بالای سرشان باشد و خانه کوچکی بخرند. در جریان خرید خانه است که اختلاف‌ها و دردسرها نیز شروع می‌شود و گرفتاری‌ها روی خود را نشان می‌دهد، تا جایی که پسر خانواده که با همسرش در خانه مادری زندگی می‌کند از مادر جدا می‌شود.

مرد خانواده‌ای که در این رمان توصیف می‌شود یک کارمند ساده است و حقوق اندکی دریافت می‌کند که برای خرج و مخارج زندگی هم کفاف نمی‌دهد چه رسد به خرید خانه. آنها منتظر فرزند هستند و بااین‌حال همه تلاش‌شان را برای خانه‌دارشدن می‌کنند.

«اجاره‌نشین‌ها»

کتاب «اجاره‌نشین‌ها» رمانی نوشته برنارد مالامود است که اولین‌بار سال ۱۹۷۱ انتشار یافت. هنری لسر که تنها اجاره‌نشین در آپارتمانی فرسوده و رو به زوال است، تلاش می‌کند تا رمان خود را به پایان برساند اما تنهایی‌اش زمانی مختل می‌شود که نویسنده‌ای سیاهپوست به نام ویلی اسپیرمینت که نظرات دوگانه‌ای نسبت به یهودی‌ها دارد، به آپارتمان نقل‌مکان می‌کند. هنری و ویلی، رقبای هنری یکدیگر و همسایه‌هایی نه‌چندان صمیمی هستند. اما صلح شکننده میان این دو به واسطه حضور نامزد سفیدپوست ویلی، آیرین، و تصمیم صاحبخانه برای بیرون کردن هر دوی آنها و تخریب ساختمان، با تهدیدی جدی مواجه می‌شود. کتاب اجاره‌نشین‌ها، به سرشت شکننده زندگی انسان و توانایی بشر در دست زدن به خشونت می‌پردازد.

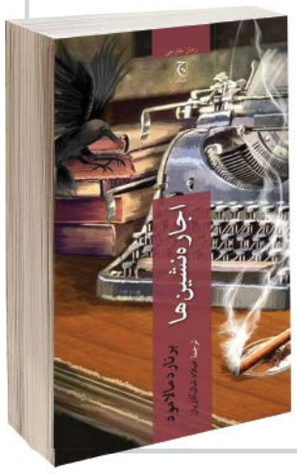

هیچ دردی نخورد اما باید آن را به خانه بیاورند و به اعضای خانواده معرفی کنند و جاگیرش کنند. اگر فکر می‌کنید برعکس این ماجرا هم اتفاق می‌افتد، سخت در اشتباهید. هیچ‌چیز از خانه خارج نمی‌شود و این‌طور می‌شود که مادر من طی ۴۰ سال سکونت در یک‌خانه آن را به یك موزه معاصر تبدیل کرده که هنوز هیچ‌کس به درك تمام اشیا در پستوها و جاسازهای آن نرسیده است. خیلی وقت‌ها که به این موزه معاصر،آثار و اشیایش نگاه می‌کنم به فکر این می‌افتم که اگر قرار باشد روزی از این خانه اثاث‌کشی کنیم، هیچ چاره‌ای نداریم جز این‌که قید همه وسایلش را بزنیم و با یك گالن بنزین و یك چوب‌کبریت همه را بفرستیم هوا و بعد سبکبال برویم خانه بعدی.

حالا شما چه تفکر و سبك زندگی مادر و مادربزرگ مرا داشته باشید و چه مثل طراحان مینی‌مالیست فکر کنید، حتما با اثاث‌کشی درگیر بوده‌اید یا مستقیما با به شانه کشیدن یخچال و تلویزیون یا مثل من با کابوس این‌که روز اثاث‌کشی با این موزه معاصر چه کنیم؟

به‌هرحال این شماره از هفتگ جام‌جم برای شماست که اثاث‌کشی جان‌تان را می‌کاهد! از مخالفت مرتضی درخشان و روایت حامد عسکری و زینب مرتضایی گرفته تا کوله سید امیر سادات‌موسوی و اثاث‌کشی‌های عجیبی که علی گنجی برایمان آورده. وسط جابه‌جایی یخچال هم اگر دل‌تان گرفت، می‌توانید بنشینید و کتاب‌ها و فیلم‌های معرفی‌شده را بخوانید و ببینید.

بعد از اثاث‌کشی اول تلویزیون را راه بیندازید و این فیلم‌ها را ببینید، بعد بروید سراغ چیدن وسایل خانه جدید

با خود و با جهت

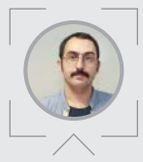

علی رستگار

روزنامه‌نگاری که در هر شرایطی می‌تواند فیلم ببیند و از فیلم حرف بزند، حتی وسط اثاث‌کشی

نیل مك‌کالی(رابرت دنیرو)در«مخمصه» دیالوگ درخشانی با این مضمون داشت:«هیچ‌وقت تو زندگیت به هیچ‌چیز اون‌قدر وابسته نشو که اگر به دردسر افتادی نتونی تو ۳۰ثانیه ترکش کنی.» دنیرو البته در فیلم مایکل‌مان، نقش یك دزد حرفه‌ای را بازی می‌کرد و این خط‌مشی و طرز تفکر به کارش می‌آمد اما من شاید در تلاشی بی‌ربط می‌خواهم این دیالوگ را به خاك مستأجری، اجاره‌نشینی و اثاث‌کشی بکشانم. مستأجرها در طول سال‌های اجاره‌نشینی، یاد می‌گیرند به خانه عاریه‌ای و محل زندگی خود دل نبندند و می‌دانند که این چهاردیواری به‌هیچ‌وجه هم اختیاری نیست. در این سرنوشت محتوم و اجبار استیجاری، حالا نه در هر ۳۰ثانیه بلکه دست‌کم و طبق قراردادهای سالانه، هر ۳۱میلیون و۵۳۶هزارثانیه، مستأجرها اگر با موجرها به تفاهم و تمدید قرارداد نرسند و صاحبخانه‌های محترم از خر شیطان پایین نیایند، باید شال و کلاه کنند و دنبال یافتن سرپناه تازه و کارتن موز برای اثاث‌کشی باشند.

به‌جز چالش‌های مالی که در چنین ایامی، گریبانگیر مستأجرها می‌شود، مقابله با جابه‌جایی و ترانسفر بینوایی، روح و روان افراد را هم نشانه می‌گیرد و خانواده‌های درگیر اثاث‌کشی را کلافه و سرگردان می‌کند و چه‌بسا موقعیت‌های ابزوردی هم به‌وجود می‌آورد.نمونه‌اش، قصه «بی‌خودوبی‌جهت» عبدالرضا کاهانی که مهم‌ترین و مشهورترین فیلم با فضای جابه‌جایی و اثاث‌کشی در سینمای ایران است و بحث اثاث‌کشی چه از لحاظ بصری و چه تماتیك، درهم تنیده شده و تفکیك‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

در بی‌خودوبی‌جهت، همه چیز در خدمت آوارگی و بیهودگی جابه‌جایی است و ناکوکی سازهای اثاث‌کشی، به بهترین شکل، کابوس، آشفتگی و درهم‌ریختگی چنین فضای آشنا برای خیل مستأجران را همراهی و نمایندگی می‌کند.

همان صدای تیتراژ اول فیلم را به یاد بیاورید که چقدر درست، دیوانگی و استیصال روز و ساعات اثاث‌کشی را نشان می‌دهد: محسن (رضاعطاران) روی چربی شکمش ضرب می‌گیرد، طوری که صدای ضربه زدن به هندوانه می‌دهد. وقتی تصویر می‌آید، می‌بینیم او این کار عبث را در محاصره کارتن و جعبه‌های بسته‌بندی‌شده اثاث‌کشی انجام می‌دهد و اساسا این بیهودگی و خُل‌وضعی، ماحصل و متأثر چنین اوضاع آشفته‌ای است.

جابه‌جایی و اثاث‌کشی در «فروشنده» اصغر فرهادی هم به‌شکل مؤثری با قصه گره می‌خورد و زمینه‌ساز اتفاق اصلی فیلم می‌شود. فیلمساز حتی از بازدید رعنا و عماد از خانه تازه هم به‌سادگی نمی‌گذرد و آن اتصالی برق و ترکیدن لامپ اتاق، جنبه هشدارگونه پیدا می‌کند.

همچنین اثاث‌کشی و انتقال وسایلی چون تشك خواب از راه‌پله ساختمان و در حضور عماد،گرچه در نگاه اول ساده و کم‌اهمیت به نظر می‌رسد اما بعد و موقع عبور عماد از همین راه‌پله در شب حادثه و نمایش قطره‌های خون، می‌بینیم همین جزئیات پیش‌پاافتاده، چقدر در ارتباط با اتفاق اصلی دقیق و هوشمندانه عمل می‌کند. به‌جز این، عماد برای رسیدن به راننده وانت سفیدی که آن اتفاق تلخ را در مواجهه با همسرش رقم‌زده، از ترفند اثاث‌کشی و جابه‌جایی استفاده می‌کند.

اثاث‌کشی و رفتن پرویز (لوون هفتوان) به خانه‌ای اجاره‌ای در «پرویز» مجید برزگر هم، کلید تغییروتحول اساسی شخصیت و تبدیل‌شدن این پیر پسر بی‌آزار را به هیولایی غیرمنتظره می‌زند.

شروع فیلم، پرویز را بعد از اثاث‌کشی و در تاریکی خانه نشان می‌دهد و خس‌خس و نفس‌نفس زدن‌هایش، حکایت از بی‌قراری و بیزاری از جابه‌جایی و موقعیت تازه دارد.

آن روزنامه‌های چسبانده شده برای پوشش پنجره-که وضعیت آشنایی برای مستأجرها در ابتدای جابه‌جایی است-و کارتن‌های حاوی وسایل که در گوشه‌های اتاق به چشم می‌خورد هم ضمن اشاره به اثاث‌کشی به نارضایتی او از محیط تازه دامن می‌زند. پرویز، خانه‌اش را می‌خواهد همان جای آشنایی که پدرش به‌دلیل ازدواج دوباره از او خواست بعد از ۵۰ سال آنجا را ترك کند.

یک اثاث‌کشی نمکین هم این وسط سراغ داریم، آن‌هم در فیلم «همسر» مهدی فخیم‌زاده که احمد (مهدی هاشمی) درست در بحبوحه کشمکش حرفه‌ای با همسر و همکارش شیرین (فاطمه معتمدآریا) و درحالی‌که به لطف ریاست او مدتی است از شرکت بیکار شده، خیال اثاث‌کشی و رفتن به خانه تازه به سرش می‌زند. این صحنه‌ها درواقع مصداقی از برهم خوردن معادلات کلیشه‌ای مرسوم و شوخی با آنها هم است. حضور بازیگران خوبی چون سیروس ابراهیم‌زاده، محمود جعفری و حسین محب‌اهری در نقش دوستان و همکاران احمد هم بر نمك صحنه‌های اثاث‌کشی اضافه کرده است.

اما صحبت از بحث جابه‌جایی و اثاث‌کشی سینمایی، بدون نام بردن از نیما جاویدی، کامل نیست. شاید جالب و عجیب باشد ولی این نویسنده و کارگردان جوان خواسته یا ناخواسته در همین اوایل فیلمسازی، چند اثاث‌کشی را در کارنامه‌اش ثبت کرده است؛ چه در «ملبورن» که آن ماجرای تلخ و عجیب در دل اثاث‌کشی زوج فیلم اتفاق می‌افتد و اساسا خود مقوله جابه‌جایی، ابعاد بزرگ‌تری دارد و به مهاجرت ارجاع می‌دهد و چه در «سرخ‌پوست» که به‌جای جابه‌جایی خانه، بحث انتقال زندان و اثاث‌کشی به شکل دیگری (حمل و جابه‌جایی دار اعدام و تشکیلات زندان) مطرح است.

حتی در فیلم«خورشید» هم که جاویدی فیلمنامه‌اش را با مشارکت مجید مجیدی نوشته، باز موضوع جابه‌جایی و اثاث‌کشی، دو بار و به شکلی تلخ پیش می‌آید. ابتدا نقل‌مکان و بازگشت زهرا و ابوالفضل به افغانستان و دومی هم در اواخر قصه، وقتی بچه‌ها مشغول حمل وسایل و کمك به تخلیه مدرسه هستند؛ همان‌جایی که تنها کورسوی امیدشان به آینده بود.

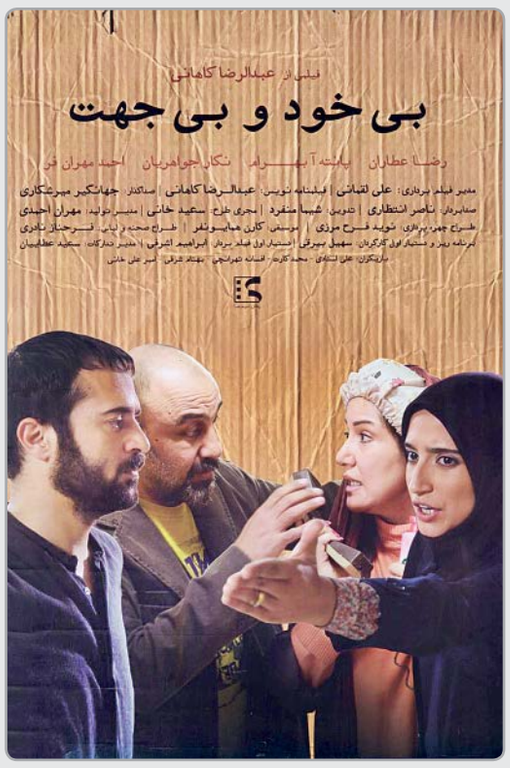

نمایی از فیلم ملبورن

«پرویز» در خانه جدید

زینب مرتضایی‌فرد اعتقاد دارد دوره اجاره‌نشینی، خوش‌نشینی گذشته و مربوط به مردم کوچ‌نشین قدیم است

۵ اثاث‌کشی در ۵ سال

زینب مرتضایی‌فرد

روزنامه‌نگار و داستان‌نویسی که خانه‌های اجاره‌ای برایش داستان شده‌اند

بعد از ۲۷ سال تقریبا یکجانشینی، ناگهان کوچ‌نشینی را تجربه کردم، آن‌هم در ابعادی که نگویم برایتان مسلمان نشنود کافر نبیند و این حرف‌ها. پدر خدابیامرزم را باید به زور به خانه جدیدی می‌بردی و اگر می‌آمد هم پشیمان برمی‌گشت به خانه قبلی. تا آخر عمرش هم از این اعتقاد که آپارتمان مال ایرانی‌ها نیست، پایین نیامد و همیشه هم گفت الهی جنازه‌ام را هم از دم آپارتمان رد نکنید! خلاصه که اثاث‌کشی برای من تصویر محوی بود از اتفاقی که در ۲۷ سال اول عمرم کم رخ داده بود و به نظر هیجان‌انگیز هم می‌آمد.

گاهی هم توی دلم به این فکر می‌کردم که چقدر خوب است آدم هی برود یک خانه دیگر، چقدر هی جای وسایل را عوض کنم و بخواهم این‌طوری یک تنوعی ایجاد کنم. روزگار هم دستش درد نکند تمام و کمال این تنوع را در اختیارم گذاشت و بعد از ازدواج در پنج سال اول پنج خانه عوض کردیم. خانه اول ترسناک بود، نه به خاطر آن خانه مخروبه‌ای که توی کوچه‌مان بود و حس حضور تمام ارواح فیلم‌های‌ترسناک جهان را به آدم منتقل می‌کرد، بلکه به خاطر همسایه طبقه بالایی‌مان که مدام مادرش را کتک می‌زد. همان‌جا بود که چاردیواری اختیاری بابا توی سرم چرخید و آن‌قدر تاب نیاوردیم که سه‌ماهه خانه را تحویل دادیم و رفتیم خانه بعدی. جای ما یک خانواده آمدند با سه‌قلوهایشان و خوشحال شدیم که این سه وروجک آقای طبقه بالایی را ادب می‌کنند اما زهی خیال باطل ... . شنیدیم سه‌قلوها و خانواده گرامی هم سر سال فرار کرده‌اند.

رفتیم خانه بعدی و اوضاع بهتر نشد. از یک واحد در هر طبقه رسیدیم به سه واحد در هر طبقه. حالا ما کجا؟ وسط ... این طرف خانوم وآقای ایرانی سر دیدار با خانواده آقای ایرانی دعواهای خونین داشتند و آن‌طرف پری‌خانوم و حسین‌آقا سر بددلی‌های پری‌خانوم (باور بفرمایید اسم‌ها مستعار است، توی آشناهایتان دنبال‌شان نگردید) این دیوارهای کاغذی و این همه سروصدا دیوانه‌کننده بود. همان موقعی که داشتیم کارتن‌هایی را که به بدبختی و دقت فراوان پرشان کرده بودیم خالی می‌کردیم فهمیدیم چه بر سرمان آمده.

سر ۹ ماه رفتیم یک خانه دیگر که کمتر مسکن بخوریم، تا همین‌جای کار در یک سال اندازه سه سال پیر شده بودیم. هی وسیله جمع کن و بچین، پول کارگر و کوفت و زهرمار بده برای جمع‌کردن وسیله و از همه بدتر کلی کتاب و بوم و رنگ را به دوش بکش. کوچ‌نشینی هم کوچ‌نشینی‌های قدیم به خدا ... . سرتان را درد نیاورم و بگویم در این خانه جدید اوضاع عجیب‌تر شد. همسایه‌هایی داشتیم که شبیه شخصیت‌های توتوروها در انیمیشن‌های میازاکی زندگی شبانه داشتند. ساعت ۴ صبح آبمیوه می‌گرفتند. ساعت ۳ نیمه‌شب برایشان مهمان می‌آمد و نگویم دیگر ... .

خانه بعدی را بی‌خیال شوم و برسم به این خانه فعلی. از همان‌هاست که پدرم می‌گفت، خانه است. درخت کاج دارد، درخت خرمالو دارد و فقط ماییم و صاحبخانه. هم ما دوست نداریم برویم و هم آنها دوست ندارند بیرون‌مان کنند.

بعد از کلی مصیبت اثاث‌کشی‌های دشوار و ماندن کلی پرده روی دست‌مان که هرکدام به یک خانه می‌خورده و به دیگری نه، می‌دانیم که توی همین اثاث‌کشی‌ها پیر شده‌ایم و آخرش هم من مثل داستان‌های پست‌مدرن برگرفته از سنت‌های قدما رسیده‌ام سر خانه اول، به خانه ... به انزجار از اثاث‌کشی، التماس کردن به کارگرها برای جابه‌جایی آهسته کارتن‌ها، به کلی پول دادن به بنگاه و شرکت‌های مثلا معتبری که قرار است وسایلت را درست جابه‌جا کنند و خیلی هم درست جابه‌جا می‌کنند. می‌دانم آن گوشه یخچال که کمی تاب برداشته میراث اثاث‌کشی دومی است. آن بشقاب‌هایی که دوتایش نیست توی اثاث‌کشی سوم شکسته. پایه میز ناهارخوری را آن کارگری که دائم دهنش می‌جنبید طوری کوبید زمین که همسرم سه روز تعمیرش کرد و با رنگ و بتونه قیافه آبرومندانه‌ای برای بزرگوار ساخت.

خلاصه که وقتی یاد اثاث‌کشی می‌افتیم هر کدام‌مان که حالش بهتر است می‌رود دو تا لیوان آب‌قند می‌آورد و هی به دیگری می‌گوید قرار نیست بریم، خیالت راحت ... . این جمله را هرچند برای دلداری هم می‌گوییم اما جملات دیگری هست که خیلی واقعی تکرارش کنیم برای هم، مثلا این‌که عمرا بشه توی تهران خونه بخریم یا این‌که گذشته دوره اجاره‌نشینی، خوش‌نشینی. و اصل حرف همین است ... . واقعا گذشته دوره این یکی هم، کابوس اثاث‌کشی قدم‌به‌قدم با اغلب ما هست، هر کاری کنیم هم یک قدم عقب‌نشینی نمی‌کند. اگر شما هم مثل من فکر می‌کنید اثاث‌کشی هیجان‌انگیز است می‌توانم یک رقم حسابی اشک‌درآور از مبلغ جابه‌جایی‌هایمان آن هم با قیمت قدیم! برایتان بفرستم. بعد هم هزینه خریدن پرده و کسری‌های هر خانه را به آن بیفزایم و تقدیم کنم تا بی‌خیال این فکرتان شوید. به نظرم همین حالا فکر جابه‌جایی‌های داخلی برای ایجاد تنوع باشید و هر جا کارتن دیدید آتش بزنید، خلاصه که ای لعنت به اثاث‌کشی ... .

اگر می‌خواهید از آخری فنون همسایه‌آزاری باخبر شوید «همسایه‌آزاری» بازی کنید